



سلسله درسهایی  
از نهج البلاغه



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## شرحی بر خطبه قاصعه

«أَلَا فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ مِنْ طَاعَةِ سَادَاتِكُمْ وَ كِبْرَائِكُمْ الَّذِينَ تَكْبَرُوا عَنْ حَسْبِهِمْ، وَ تَرَفَعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ، وَ أَلْفَوْا الْهَجِينَةَ عَلَى رَبِّهِمْ، وَ جَاحَدُوا اللَّهَ مَا صَنَعَ بِهِمْ، مُكَابِرَةً لِقَضَائِهِ، وَ مَعَالِيَةً لِأَلَانِهِ! فَإِنَّهُمْ قَوَاعِدُ أَسَاسِ الْعَصِيْبَةِ، وَ دَعَائِمُ أَرْكَانِ الْفِتْنَةِ، وَ سُيُوفُ اعْتِزَاءِ الْجَاهِلِيَّةِ.»

«هان! آگاه باشید و بپرهیزید، بپرهیزید از فرمانبری مهتران و بزرگان متکبرتان که به «حسب» خود نازیدند و بر پلکان تبار خویش فراز آمدند، و زشتی‌ها و پلشتی‌ها را به پروردگارشان نسبت دادند، و آنچه خداوند بدانان بخشیده بود همه را انکار کردند، انکاری آگاهانه و از سرستیز با قضاء الهی و چیرگی بر نعمت‌های وی، براستی که این‌ها پایه‌های تعصب و ستون‌های اصلی فتنه و شمشیرهای آمیخته از پیوندهای جاهلی هستند.»

از این فراز مباحث ذیل قابل بررسی است:

- رابطه مردم با سران استکبار؛
- نشانه‌های متکبر؛
- مستکبرین، ریشه همه مفاسد و نابسامانی‌های اجتماعی.

رابطه مردم با سران استکبار:

«أَلَا فَالْحَذَرَ فَالْحَذَرَ مِنْ طَاعَةِ سَادَاتِكُمْ وَ كِبْرَائِكُمْ الَّذِينَ تَكْبَرُوا عَنْ حَسْبِهِمْ وَ تَرَفَعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ»

دانستید که «شیطان» و «قایل» به عنوان دو مظهر آغازین استکبار و خود برترینی مطرح شدند،

و امام علیه السلام با بیان شیرین خود، هشدار داد که استکبار و غرور منحصر به این دو چهره نیست، بلکه همواره و در هر زمان و مکان این گونه افراد وجود دارند که زیر بار حق و عدل نرفته و به «اعمال» و «اشیاع» جاه طلبی و تسلط بر مردم و سوار شدن بر گردۀ آنها می پردازند و درصدد گسترش و نفوذ موقعیت خود هستند؛ از هیچ جنایت و ظلمی فروگذار نکرده و حتی به سخنان خدا و پیامبر هم توجهی ندارند.

قرآن کریم دربارهٔ این گروه می فرماید:

«سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون» [بقره (۳) / ۶]

«ای پیامبر اینان را چه بترسانی یا ترسانی هرگز ایمان نمی آورند.»

خداوند متعال به پیامبرش می فرماید که این سنگدلان را رها کن که تسلیم حق و عدل نشوند و دست از دشمنی و کارشکنی بر ندارند.

آنچه مهم است جدا کردن مردم از آنهاست، درست همان نقطه‌ای که مستکبران دست روی آن می گذارند، یعنی آنان با تسلط بر مردم و به یوغ استعمار کشاندن آنان به اهداف شوم خود می رسند، پس اگر مردم از آن ها جدا شوند و اوامرشان را اطاعت نکنند دیگر زمینه‌ی برای استکبار و کبرفروشی آنان باقی نمی ماند، این مردم هستند که باید موقعیت خود را بشناسند و زمام امور خود را به دست آنها نسپرند و آنها را تنها بگذارند. بنابراین افراد ضعیف و بی اراده در مقابل «زور» و «زور» و «تزویر» تسلیم می شوند و زمینهٔ تسلط آنها را فراهم می سازند.

قرآن کریم نقش فرعون را این چنین ترسیم می کند:

«فاستخف قومه فاطاعوه» [زخرف (۴۳) / ۵۴]

«مردم را حقیر و بی شخصیت نموده تا سر به اطاعت فرود آورند.»

آری این اطاعت کورکورانه و حقیرانه است که مستکبران را بر توده‌ها مسلط کرده و مردمان را قربانیان چشم و گوش بسته قرار می دهد:

«و قالوا ربنا انا اطعنا سادتنا و کبرائنا فاضلونا السبیل» [احزاب (۳۳) / ۶۷]

«یعنی اطاعت از سردمداران استکبار، پیروانشان را جهنمی می کند، و این پیروی کور، نشانهٔ نادانی و ضعف عقلی آنهاست که در دام ترفندها و صحنه سازی‌ها افتاده و فریب می خورند.»

بنابراین امام علیه السلام به مردم هشدار می دهد که مستکبران را تنها بگذارند و از آنها اطاعت نکنند، و این یک نوع مبارزهٔ منفی است که جامعه را از سقوط نگه می دارد و نقش های متکبران را خنثی می کند.

ذکر این نکته نیز لازم است که سردمداران کبر و غرور اندکند و مقابله با آنها آن طور هم که نشان می دهند مشکل نیست، این آگاهی و ارادهٔ ملت‌هاست که می تواند توطئهٔ آنان را بشکند و ناکامشان سازد.

ویژگی‌ها و نشانه‌های مستکبران (خودپرستی، نژاد پرستی):

«تَكْبَرُوا عَنْ حَسْبِهِمْ، وَ تَرَفَعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ»

«اگرچه «حسب» و «نسب» در لغت به یک معنی آمده است ولی با دقت در معنای این

دو کلمه تفاوت‌هایی استفاده می شود، «حسب» به معنای «قدر»، «شرف و بزرگی»

«گوهر شخص» آمده که بازگشت همه این‌ها به «خودپرستی» است یعنی کسی که خود را بزرگ ببیند و بر دیگران فخر بفرشد. ولی «نسب» به معنای «اصل»، «نژاد» و «خویشاوندی» است. [فرهنگ معین]

در هر صورت معنای «تکبر و عن حسبهم» آنست که سردمداران کبر و غرور همواره در پندار بزرگی و گوهر شخصی خود فرو رفته و بدان می‌نازند و آن را برای خود ارزش و امتیاز به حساب می‌آورند، در حالی که اصل و ریشه همه آدمیان یکسان است و هیچ کس بر دیگری از این نظر امتیازی ندارد:

«مَا لِابْنِ آدَمَ وَالْفَخْرِ! أَوَّلُهُ نُطْفَةٌ، وَ آخِرُهُ جِيفَةٌ، لَا يَزُوقُ نَفْسَهُ، وَلَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ» [دین پرور، ۱۳۸۴، ق ۴۵۴ و ۴۴۵]

«آدمی را کجا و فخر فروشی؛ آغازش گندابی و پایانش مرداری. روزی و اجلس به دست دیگری است و او بر هر دو ناتوان»  
و جمله دیگر:

«تَرَفَّعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ»

به اصل و نژاد خود می‌بالند و بر نردبان فامیل و قبیله بالا می‌روند در صورتی که انسان باید فرزند خصال خویشتن بوده و از سعی و تلاش خود به جایی برسد. در این رابطه به این حدیث توجه کنید:

«عده‌ای از قریش می‌خواستند به رسم جاهلیت سلمان را که ایرانی و به قول آن‌ها «عجم» بود بگویند و تحقیر کنند، به او گفتند: تو کیستی؟ پدرت کیست؟ و از کدام نژاد و قبیله هستی؟» و سلمان در پاسخ گفت:

«أنا سلمان بن عبدالله، كنت ضالاً فهداني الله جلّ و عز بمحمد صلى اله عليه و آله و كنت عائلاً فأغناني الله بمحمد صلى اله عليه و آله و كنت مملوكاً فأعتنى الله بمحمد صلى اله عليه و آله هذا نسبي و هذا حسبي» [مجلسی، ۲۲ / ۱۸۳]

«من، سلمان فرزند بنده خدا هستم، گمراه بودم و خداوند به برکت حضرت محمد - درود خدا بر او و خاندانش - هدایتیم فرمود، نادار و تهیدست بودم و حضرت پروردگار به پاس رسول گرامیش بی‌نیازم گردانید، برده بودم و باری تعالی به وسیله رسولش آزاد و آزاده‌ام ساخت، اینست حسب و نسبم»

سلمان پس از این گفتگو خدمت پیامبر شرف یاب شد و از آن‌چه روی داده بود گزارشی داد، آن‌گاه پیامبر اکرم (ص) حسب را چنین تفسیر فرمود:

«یا معشر قریش ان حسب الرجل دينه ...»

«حسب و آن‌چه روی آن باید تکیه کرد و به حساب آورد دین و ایمان است»

بنابراین باید گفت افتخار به حسب و نسب یکی از ارکان فرهنگ جاهلی است و اگر کسی از این طریق خواست بر شما فخر بفرشد و تسلط پیدا کند، زیر بار او نروید و از او اطاعت نکنید.

«وَ أَلْقُوا الْهَجِيئَةَ عَلَى رَبِّهِمْ، وَ جَاذُوا اللَّهَ مَا صَنَعَ بِهِمْ»

یکی از نشانه‌های متکبر، تحقیر و پست شمردن دیگران به خاطر حسب و نژاد است، که برخاسته از جهالت می‌باشد. زیرا آنچه از خصوصیات جسمی و خویشی که بر دیگران عیب شمرده و آن را نکوهش می‌کنند، در اختیار آن‌ها نبوده است. به طور مثال کسی که سیاه‌پوست و یا زشت روی است، خود، در آن دخالتی نداشته، بلکه آفرینش دست خداست:

«هُوَ الَّذِي يَصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ...» [آل عمران (۳) / ۶۱]

«خداست که شما را در شکم‌ها هر طوری که بخواهد صورت‌گیری می‌کند.»

پس اعتراض و عیب‌جویی آن‌ها در واقع اعتراض به خداوند متعال است. کلمه «هَجِيئَةَ» یعنی عیب و زشتی، ولی بیش‌تر در عیب خاص به کار می‌رود، و آن در مورد فرزندی است که پدر او عرب ولی مادرش غیرعرب باشد. جاهلیت عرب چنان نژادپرست بود که حتی اگر مادر کسی هم غیرعرب بود او را عرب به حساب نمی‌آورده و تحقیر و نکوهش می‌کرد. امام علیه السلام به این فرهنگ منحط جاهلی اشاره کرده و فساد آن را برملا نموده است که این اخلاق و آداب پست اجتماعی ریشه در عقاید و افکار آن‌ها دارد و این فکر غلط و عقیده فاسد است که روابط اجتماعی جاهلی را ترسیم نموده و لذا این برخورد و روش در هر زمان و مکان محکوم است. نکته مهم در این فراز که در ادامه تحقیر دیگران قرار دارد، انکار و نادیده انگاشتن نعمت‌های الهی است، در واقع سران استکبار به دو کجروی و گمراهی مبتلا هستند: یکی آن که با تحقیر بندگان خدا بر تدبیر ذات پروردگار خرده گرفته و آن را نکوهش می‌کنند، دو دیگر آن که نعمت‌هایی که خداوند بدان‌ها بخشیده را از خودشان می‌دانند و لذا بدان کبر می‌فروشند، و به بیان دیگر، همان ثروت و فرزند و امکانات مادی که در اختیار دارند و بدان می‌نازند نیز از خودشان نیست، بلکه از خداوند است، لذا یکی از معانی انکار خدا، انکار نعمت‌های اوست و کوتاه سخن آن که خداوند به آن‌ها نعمت داده است و آن‌ها وظیفه دارند در برابر آن شاکر و به اطاعت و عبادت الهی مشغول باشند و نسبت به بندگان خدا کبر و غرور نفروخته و ظلم و ستم روا ندارند. ولی آن‌ها از این حقیقت بزرگ غافل مانده و به انکار خدا و نعمت‌های او ادامه می‌دهند.

«مُكَابِرَةٌ لِقَضَائِهِ، وَ مُغَالِبَةٌ لِآيَاتِهِ!»

نکته دیگر آن که مستکبران و خودبهرترینان در برنامه‌های خود به دو پندار باطل دیگر هم مبتلا بودند:

### ۱- مقابله و عناد با قضای پروردگار

اوج نادانی و جهالت آن است که تصور شود می‌توان با قضای الهی و تنظیم و تدبیر او مقابله کرد و برخلاف آن قدمی برداشت. ولی متکبران می‌پندارند که قدرت و ثروت ملک طلق آن‌هاست، می‌توانند نعمت‌ها را در اختیار خود داشته و اجازه ندهند به دیگری منتقل شود و حتی از نظر نژاد و قبیله خود را وابسته و مورد حمایت قطعی می‌بینند که می‌توانند حتی بر اراده خداوند فائق گردند. در پاسخ به این پندار باطل به آیات قرآن کریم توجه کنید:

«... وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَ لَكِن أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» [یوسف (۱۲) / ۲۱]

«خداوند بر فرمانش غالب و پیروز است اما بیش‌تر مردم نمی‌دانند.»

آری وقتی خداوند بر امری اراده کند، و قضای الهی بدان تعلق گیرد آن امر بدون لحظه‌یی تأخیر

تحقق یافته است:

«و اذا قضى امرنا نقول له كن فيكون» [بقره (۲) / ۱۱۷]

اعلام قاطع اراده و قضای پروردگار را چنین می‌خوانیم:

«إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْآذِينَ ﴿۵۸﴾ كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا

وَرَسُولِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» [مجادله (۵۸) / ۲۰ و ۲۱]

«آنان که با خدا و رسول او عناد و مخالفت کنند در میان مردم خوار و ذلیل‌ترین‌اند.

خداوند مقرر فرموده و حتمی ساخته است که البته من و پیامبرانم پیروز شویم که

خدا بسیار قوی و مقتدر است.»

## ۲- جنگ و ستیز با نعمت‌های الهی

مستکبران به جای اطاعت از پروردگار و شکر نعمت‌های او، کفران نعمت کرده و موجب زوال نعمت از خود می‌گردند پس آن‌ها درواقع با نعمت‌های الهی به جنگ و ستیز برخاستند و با دست خود نعمت‌ها را از خود دور کرده و از بین بردند.

سه دلیل بر اطاعت نکردن از سران استکبار

۱- فَإِنَّهُمْ قَوَاعِدُ أَسَاسِ الْعَصْبِيَّةِ، پایه‌های بنیادین عصیبت؛

۲- وَ دَعَائِمُ أَرْكَانِ الْفِتْنَةِ، ستون‌های اصلی فتنه

۳- وَ سُيُوفُ اعْتِرَافِ الْجَاهِلِيَّةِ، شمشیر نسبت‌های جاهلیت.

نتیجه آن که سران مستکبر، سه نقش خطرناک خانمان برانداز را به عهده دارند:

- تخریب اندیشه‌ها و انحراف آن‌ها از مسیر عقل و اندیشه، یعنی توجه دادن به عصیبت‌های کور و امور واهی و ضد ارزشی که جز عقب‌ماندگی و انحطاط اثر دیگری ندارد.

- تخریب اندیشه و خارج کردن آن از مدار حق، موجب یک سلسله حرکت‌های نادرست اجتماعی سیاسی شده که از آن تعبیر به «فتنه» می‌شود که آتش آن، دین دنیای مردم را می‌سوزاند و تباہ می‌کند.

- سرانجام حاکمیت دیکتاتورمآبانه فرهنگ جاهلی را به وجود آورده که پیوندها و آداب و رسوم ظالمانه و نابخردانه را بر نظام عقل و دین حاکم می‌گرداند. مثلاً در جنگ‌های جاهلیت وقتی به کسی حمله می‌شد فریاد برمی‌آورد «یا لخرجا یان و ساه»، آن وقت آن قبیله‌ها می‌ریختند و از او دفاع کرده و با دشمن او درگیر می‌شدند بدون این که بدانند و بپرسند حق با کیست و ظالم کدام است.\*

«فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَكُونُوا لِنَعْمَةِ عَلَیْكُمْ أَضْدَادًا، وَ لَا لِفَضْلِهِ عِنْدَكُمْ حُسَادًا وَ لَا تُطِيعُوا الْأَدْعِيَاءَ الَّذِينَ شَرِبْتُمْ بِصَفْوِكُمْ كَدْرَهُمْ، وَ خَلَطْتُمْ بِصِحَّتِكُمْ مَرَضَهُمْ، وَ أَدَخَلْتُمْ فِي حَقِّكُمْ بَاطِلَهُمْ.»

\* آن خزانه: الاتصال فی الدعونی اذا کانت حرب، فکل من ادعی فی استعاره انا فلان بن فلان فقد افتخری الیه [کتاب

«پس از خدا پروا کنید و در برابر نعمت‌هایی که به شما عنایت فرموده ناسپاسی نکنید، و نسبت به احسان الهی که به شما ارزانی فرموده رشک نبرید و موجبات زوال آن را فراهم نسازید، و از نابکاران بی‌ریشه فرمانبرداری نکنید، همان‌ها که آب پاک و زلال خود را وانهادند و گنداب تیره را نوشیده‌اید، و بیماری آنان را با سلامت خویش درهم آمیخته‌اید، و باطل آن‌ها را به حق خود راه داده‌اید.»

این فراز نتیجه‌گیری فراز قبلی و اعلام دستورالعملی قاطع در ارتباط با سران استکبار است.

- رابطه تقوی و مسایل اجتماعی، سیاسی؛
- اشاره به بزرگ‌ترین نعمت الهی و کفران آن؛
- چهره دیگری از سران استکبار.

گرچه تعبیرات امام(ع) حکایت از یک سلسله اصولی دارد که در هر زمان مورد استفاده و بهره‌برداری است، ولی در عین حال زمان هم از نظر دور نیست و مخاطبان هم پیام خود را دریافت می‌دارند.

طلحه و زبیر از مصادیق روشن سران استکبار در زمان امام علیه السلام بودند و متأسفانه گروه‌های زیادی فریب توطئه آن‌ها را خورده و امام بر حق را رها کرده و در گروه باطل قرار گرفتند. امام علیه السلام برای آگاهی مردم و جلوگیری از فریب آنان مسأله تقوای الهی را مطرح کرده در ارتباط با مسایل سیاسی آن را محور قرار داده و ارتباط اساسی بین آنها را اعلام می‌دارد. یعنی شما که خود را مسلمان و به ظاهر پیرو دین الهی می‌دانید، بدانید که باید حق را بشناسید و محور حق، که امام عادل و بزرگ‌ترین نعمت پروردگار بر شماست را قدرشناسی و اطاعت کنید و بدانید که دین داری تنها نماز خواندن نیست، بلکه - دین‌داری - نماز در پشت سر امام عادل، و فرمانبری از دستورهای اوست، شما نباید ضد و مخالف آن نعمت بزرگ باشید و نباید نسبت به این عنایت و لطف خداوندی که نزد شما و امام شماست به خاطر حسادت سران استکبار حسادت کنید که این حسادت موجب اطاعت شما از رؤسا گروهک‌های مخالف حکومت علوی می‌گردد.

در این‌جا امام علیه السلام ویژگی‌های جدیدی را برای سران استکبار بیان می‌فرماید:

۱- هنر استعمارگران استفاده از امکانات و سرمایه‌های ملت‌های استعمار زده و بهره‌وری از خود آنان است، در واقع مردم تحت استعمار، ثروت‌های خدادادی همچون طلا، نفت و الماس ... خود را می‌دهند و بنجل‌ها و عروسک‌ها و سایر اجناس بی‌ارزش و حتی مضر آن‌ها را تحویل می‌گیرند، یعنی که کارخانه‌های آن‌ها را از ورشکستگی نجات می‌دهند. یعنی منابع و کان‌های استراتژیک و اساسی خود را می‌دهند و محصولات کارخانه‌های پول‌ساز آن‌ها را مصرف می‌کنند. دیگر آن که آن‌ها داروهای خود را روی شما آزمایش می‌کنند و شما را به جای موش‌های آزمایشگاهی به کار می‌گیرند تا نتیجه آزمایش‌ها را به نفع خود بردارند. (و خلطتم بصحتکم مرضهم)

و از همه بدتر آن که آن‌ها را که باطل و ظلم محض‌اند، در حق خودتان سهیم و شریک می‌کنید. یعنی مغزها و استعدادهای خود را در خدمت آنان قرار می‌دهید تا از آن‌ها به نفع خود استفاده کرده و به نام خود ثبت می‌کنید همان‌گونه که امروز بیست درصد دانشمندان امریکا از هندوستان هستند.